

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۳ می ۲۰۲۰

## جان بخشی به نظریه «اصل تنازع بقاء» و «اصل انتخاب طبیعی» در جامعه

حتماً در بحث‌هایی که در برخورد «انسانی» به کسانی که خطر بیشتری توسط «ویروس کرونا» تهدیدشان می‌کند، درگیر شده‌اید و آنها را شنیده‌اید! این عده انسان‌هایی هستند که در بالای سنین ۷۰ سال قرار دارند و از دولت و ادارات مسؤول آنها، حقوق بازنشستگی دریافت می‌کنند و به پاس پیشرفت نظام بهداشتی و دارویی در جهان نسبت به قرون وسطی از طول عمر بیشتری برخوردارند. دیگر طول متوسط عمر یک نفر به پاس مبارزه بشریت و پیشرفت علوم ۴۰ سال نیست، بلکه به بیش از ۷۰ سال رسیده است. دولت‌ها البته با عوام‌فریبی نئولیبرالی طول زمان کار کارمندان و کارگران را افزایش داده‌اند، تا از زمان زنده‌بودن این بازنشستگان مُسن بکاهند و در عرصه هزینه بازنشستگان صرفه‌جویی کنند، ولی گویا تاکنون موفقیت مؤثر و قانع‌کننده‌ای در این زمینه به دست نیاورده‌اند. سرایت جهانی «ویروس کرونا» مجدداً این مسأله را طرح کرده است که چگونه می‌شود به بهترین وجه و با قیافه معصومانه با توسل به ابزار «ویروس کرونا» خودشان را از «شر» افراد غیراقتصادی و مُسن، که حال فقط هزینه آفرین‌اند، خلاص کنند. ویروس کرونا را که نفسش در آدم‌گشی است، کسی نمی‌تواند به عنوان قاتل محاکمه و محکوم کند، از وی حساب و کتاب بخواهد. «ویروس کرونا» به همه سرایت می‌کند و هم می‌شود آن را در جای‌های مناسب و مطابق باب میل سرایت داد. مگر نه این است که این «ویروس» نیز مانند زلزله و سیل یک «بلای آسمانی» است.

البته نتیجه درمان تعداد افرادی که مُسن بوده‌اند و یا از بیماری‌های دیگری رنج می‌برده‌اند، خوشایند نیست و اکثریت قریب به اتفاق آنها در می‌گذرند، ولی این تعداد، خلاف آمار جعلی که منتشر می‌شوند، تنها شامل ۱۵ تا ۲۰ درصد افراد مُسن جامعه نیستند، بلکه همه جامعه را دربرمی‌گیرند. میلیون‌ها انسان زیر ۷۰ سال هستند که به بیماری قند دچارند و با تزریق انسولین و یا رعایت رژیم غذایی می‌توانند به زندگی طبیعی خود ادامه دهند. در ایران ما اعضاء انجمن دارندگان بیماری قند به بیش از یک میلیون نفر می‌رسد. به این جمع می‌توان جوانانی را اضافه کرد که دارای فشار خون بالا هستند، به سیگار اعتیاد دارند و یا از ناراحتی گردش خون و یا بیماری‌های ریوی و نظایر آنها رنج می‌برند. به این ترتیب روشن است که صحبت بر سر سیاست همه‌گیرکردن بیماری برای بخشیدن مصونیت به کل جامعه، آنهم با کشتار بیست درصد از کل جامعه مطرح نیست، بلکه سخن بر سر این است که نه تنها افراد مُسن را به کوره‌های آدم‌سوزی بفرستیم، بلکه همه آن «انسان‌های معیوب» را که امکان تعمیر آنها مقدور نیست و یا هزینه برمی‌دارد، برای «بهینه‌کردن زندگی اقتصادی جامعه» سر به نیست کنیم. این افکار شوم در لفافه‌ای از بحث‌های دانشمندان و

سیاستمداران بورژوازی در سطوح علمی، در بهترین ساعات پخش اخبار در رسانه‌های گروهی مطرح می‌گردد، تا با منطقی جلوه‌دادن آنها و مجلسی‌کردن آدم‌کشی به شیوه مدرن و جانداختن این بحث‌ها، **تابوهانی** در جامعه به این بهانه‌ها که «جلوی بحث را نباید گرفت»، «بحث را نباید بست»، «آزادی افکار باید وجود داشته باشد» راه را برای آدم‌کشی منطقی و اقتصادی باز کنند و همه «معیوبان» را که برای سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری مخارج دارند، سربینست گردانند. باید **حرمته‌ها** شکسته شوند، تا سرمایه‌داری از زیر بار مسؤلیت خویش فرار کند. بورژوازی امپریالیستی این آدم‌کشی مدرن و اقتصادی را فداکاری فرد برای جمع جلوه می‌دهد و این «فداکاری» را با بهره‌برداری از شرایط استثنائی تشویق می‌کند. انتقاد از نظام سرمایه‌داری در بی‌تفاوتی آنها نسبت به جان انسان‌ها و اندیشیدن تنها به کسب سود حداکثر و نابودی بهداشت و کمبود وسایل ایمنی و نظایر آنها باید با جسارت و «فداکاری» مرد مومن ۸۰ ساله، که دستگاه تنفسی خود را به جوانی در حال موت بخشید، کتمان گردد.

فداکاری فرد برای جمع هرگز در دنیای اندیویدوآلیسم بورژوازی و تفکر ارتجاعی نئولیبرالی وجود نداشته و ندارد. آنها همیشه حامیان حقوق فرد و اولویت بخشیدن به آن در مقابل حقوق جامعه بودند و هستند. آنها طرد این نظریه را با کاهلی و عدم قبول مسؤلیت و تکیه به دولت و زندگی انگلی مساوی قرار می‌دادند و در رسانه‌های گروهی به صورت انبوه تبلیغ می‌کردند و جامعه را با این روش تربیت می‌نمودند. آنچه را که امروز آنها می‌خواهند از آن برای منافع فردگرایانه خویش مورد حمایت قرار دهند، قراردادن گروه‌های مختلف اجتماعی در مقابل هم هستند. بیست تا سی درصد افراد یک جامعه دیگر فرد نیستند، جمع میلیونی هستند. منتها در مقابل هفتاد تا شصت درصد دیگر نسبتاً گروه کوچکتری را تشکیل می‌دهند. در اینجا سیاست بورژوازی امپریالیستی مسأله دفاع از حقوق جمع، که همیشه مخالف آن بودند، نیست، دفاع از سیاست به جان هم‌انداختن گروه‌ها و لایه‌های گوناگون اجتماعی برای بقاء و توجیه نظام سرمایه‌داری است. سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» است همان تئوری جنگ نسل‌هاست. پیرها علیه جوانان، زنان علیه مردان، کودکان علیه بزرگان و... همه این سیاست‌ها و شبه استدلال‌ات «انسانی و علمی» در خدمت کسب سود حداکثر سرمایه‌داری انحصاری است که برای بعد از کرونا برنامه‌ریزی می‌کند. دولت سرمایه‌داری سیاست حمایت ستراتیژیک خویش از نظام سرمایه‌داری را در پشت «اختلاف‌نظر بین مردم» و «بی‌گناهی» خودشان مستور می‌نماید. این نظریه آدم‌کشی همواره با بلایای قرون وسطی - طاعون، وبا- مقایسه می‌شود که بروز می‌کردند و میلیون‌ها نفر را می‌کشند، ولی سرانجام کل جامعه «نجات» پیدا می‌کرد. آنها در قرن بیست یکم، که بشریت به دست‌آوردهای عظیم علمی، امکانات بهداشتی دست‌یافته است و دچار کمبودی برای درمان اولیه انسان‌ها نیست، همان راه‌های حل قرون وسطائی را تجویز می‌نمایند. این تفکر فاشیستی سابقه تاریخی دارد. نخستین کسی که مُردن انسان‌ها را در اثر بلایای طبیعی تقدیر و عاملی برای توازن جوامع می‌دانست و این تئوری را توجیه می‌کرد، کشیش جامعه‌شناسی به نام «مالتوس» در انگلستان بود. «مالتوس»، که قبل از «داروین» زندگی می‌کرد و شاهد صنعتی‌گشتن جامعه انگلستان و رشد سرمایه‌داری و فقر و آوارگی مردم بود، در پژوهش‌های خویش به این نتیجه رسید که افزایش جمعیت طبیعتاً سریع‌تر از تولید مواد غذایی رشد می‌یابد و اضافه جمعیت توسط عوامل بازدارنده تصحیح می‌شوند. این عوامل بازدارنده از نظر وی سوانح طبیعی، گرسنگی گسترده در کشورها بودند که در نظر وی طبیعی جلوه داده می‌شد و این عوامل ناموزون میان ظرفیت تولید و افزایش جمعیت به یک مبارزه دائمی برای کسب مکان و غذا در جامعه منجر می‌گردید. انسان‌ها برای ادامه زندگی به جان هم می‌افتادند. این اصل تنازع بقاء به موتور نظریه تکامل تدریجی بدل گشت. جنگ وحوش برای به‌دست‌آوردن طعمه.

«چارلز داروین»، که بعد از «مالتوس» زندگی می‌کرد، نظریه «اصل تنازع بقاء» و «اصل انتخاب طبیعی» را در عرصه طبیعت و حیوانات به‌کارگرفت و مسأله تکامل تدریجی هستی را به میان کشید. براساس نظریه وی در میان حیوانات و طبیعت، به طور طبیعی انتخابی صورت می‌گیرد که موجود قوی‌تر و سالم‌تر توانایی ادامه زندگی پیدا می‌کند. موجودات ضعیف‌تر در مقابل فشارها، سختی‌ها، صدمات ناشی از طبیعت می‌میرند.

سخنان «چارلز داروین» در نیمه دوم قرن ۱۹ توسط «هربرت اسپنسر» انگلیس به جامعه منتقل شد و حق زندگی را به کسی داد که بهتر می‌تواند خودش را به دشواری‌های بازار و زندگی اجتماعی تطبیق دهد. از آنجا که جوامع بیش‌تر و بیش‌تر از یک دیگر متمایز می‌شوند، بنابراین مردم بیش‌تر در رفتار خود به اقدامات دیگران وابسته هستند؛ این روند به نظر «اسپنسر» منجر به غلبه بر خودخواهی و رشد رفتارهای تعاونی می‌شود.

«اسپنسر» با تئوری تکامل اجتماعی بر نظریه لیبرالیسم منجستری استوار بود. مبنی بر این که همه انسان‌ها برای تأمین بقای خود از بخت مساوی برخوردارند. دخالت دولت در زندگی اقتصادی مردود است. براساس نظریه وی همانگونه که رویدادهای کور طبیعت به مرحله عالی تکامل زندگی می‌رسد، همانگونه نیز بازی کور نیروهای بازار به پیشرفت اجتماع منجر می‌شود.

در دنیای امروز سیاست نئولیبرالیسم دارای این ریشه نژادپرستی است. نئولیبرال‌ها تبلیغ می‌کنند که انسان‌ها را باید براساس موفقیت ارزش گذاشت. موفق‌ترین‌ها بهترین‌ها هستند. باید فردگرایی و منش فردی اندیویدوالیسم را تقویت نمود، مسؤولیت فردی را مطلق ساخت و مسؤولیت نسبت به جامعه را کم‌رنگ کرد. هر کس باید به فکر خودش باشد و خودش را بالا بکشد. «اصل تنازع بقاء» در جنگل وحوش به عرصه اقتصاد و اجتماع می‌آید. کسی حق زندگی و ادامه حیات دارد که قوی‌تر باشد و اصلح است.

تئوری «تنازع بقاء» به تدریج به تنازع میان انواع تبدیل شد و جنبه فردی حق با قوی‌تر است به حق گروه‌های اجتماعی محول گردید و از این نظریات تئوری نژادپرستی و مبارزه برای «پاکیزگی» نژادها سربرآورد، که ما نتایج شوم آن را در جنگ جهانی دوم و سربلندکردن نژادپرستان و فاشیست‌ها دیدیم که چگونه می‌خواستند نژاد برتر را در دنیا حاکم کنند و به عمل «قانون انتخاب طبیعی» با یاری دولت تسریع بخشند و در درون کشور خود با کشتار بیماران ارثی، معلولین روحی و جسمی، ناقص‌الخلقه‌ها و... نسلی تعریف‌شده با اندام‌های معین، رنگ موی بلوند، چشمان آبی آسمانی و در یک کلام انسان‌های «سالم» به‌وجودآورند و تحولات طبیعت را با دخالت نقش انسان سازمانده و دولت کامل کنند. عقیم‌کردن «انسان‌های ناقص» به عنوان یک حرکت اجتماعی در بسیاری ممالک اروپایی نظیر اسکانندیناوی مرسوم بود. در استرالیا، کانادا، ایالات متحده آمریکا، جاپان، امریکای لاتین نیز به آن سال‌ها عمل کردند و حتی در مورد گسترش آن به مهاجران اتباع خارجی نیز به بحث پرداختند. روی کار آمدن هیتلر و تقویت افکار نژادپرستانه آن در خدمت سرمایه‌مالی و آغاز جنگ جهانی دوم علیه سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی طبیعتاً زمینه قبلی جهانی در مناسبات حاکم سرمایه‌داری داشت.

«اصل انتخاب طبیعی»، «اصل تنازع بقاء» تئوری مورد سوء استفاده نازی‌ها و تئوریسین‌های نژادپرست و دست‌راستی است. گرسنگی‌دادن به بی‌خانمانان، کُشتن آوارگان در پارک‌ها و در زیر پل‌ها که به آنها انگل و زالو خطاب می‌کنند، با الهام از همین تئوری «حق با قوی‌تر است» برای «پاکیزه‌کردن» جامعه صورت می‌گیرد. دست‌راستی‌ها با اعتقاد به همین تئوری به بی‌دفاعان، حاشیه‌نشینان جامعه و ضعیف‌ان برخورد می‌کنند و نقشه قتل آنها را می‌کشند.

آنچه اندیشمندان سرمایه‌داری در عرصه «پاکیزگی و سلامت» نسل تبلیغ می‌کردند و نژادها را به خوب و بد، به اسلاو، سامی (عرب و یهودی)، زرد و سرخ از سوئی و اریائی المانی، ایرانی، کروات و اسکاندیناوی از سوی دیگر بدل می‌کردند، به تدریج به ارزش‌گذاری بر روی انسان‌های «توانا»، «مولد»، «پرارزش»، «مفید» و انسان‌های «کم ارزش»، «زیادی» و «قابل تعمیر» تغییر شکل داد و می‌دهد. حال دیگر در جامعه سرمایه‌داری این مناسبات سرمایه‌داری و قانون کسب سود حداکثر بود که درجه ارزش انسان‌ها را تعیین می‌کرد و می‌کند. انسانی که بعد از ۴۰ سال اشتغال به مرحله بازنشستگی رسیده بود حال بر اساس تعریف جدید «سربار» جامعه بود. کسی که بیش از «حد مجاز» بیمار می‌شد، باری بر صندوق بیمه‌های درمانی بود و از نظر اقتصادی نبودش برای «جامعه» نسبت به حضورش ارجحیت داشت. بروز «ویروس کرونا» به اندیشمندان سرمایه‌داری مجدداً این امکان را داده است که با این تفکر غیرانسانی به میدان آیند و به جای اعتراف به ورشکستگی سیاست‌های بهداشتی و مسئولیت در قبال سلامت جامعه، به اصل انتخاب طبیعی متوسل شوند و اینبار نه به صورت طبیعی، بلکه با یاری دولت. آنهم دولتی که ظاهراً بر اساس تئوری‌های نئولیبرالی حق دخالت در امور اقتصادی را ندارد و باید تسلیم نوسانات کور بازار باشد.

طبیعتاً جامعه‌ای که بپذیرد، می‌شود ضعیفان، «ضایعات اجتماعی» و «آسیب‌دیدگان اجتماعی» را نابود کرد، غافل از این است که این قصه سر دراز خواهد داشت و با شکستن این حرمت، در آینده هر نسلی می‌تواند و می‌شود در خدمت کسب سود حداکثر سرمایه‌داران، گروه‌های دیگر اجتماعی را به بهانه‌های شبه منطقی سر به نیست کند و حق تنازع بقاء را رسماً در جامعه مستقر سازد. جامعه‌ای که بپذیرد با حق بقاء گروهی از انسان‌ها و ارزش‌گذاری بر آنها، حق گروهی دیگر را بر اساس «رای‌گیری دموکراتیک» و تأمین اکثریت عددی پایمال کند، این جامعه حقانیت بقای خود را از دست داده و پایه‌های خود را قطع کرده است. شیرازه چنین جامعه وحشی که بر اساس چنین فلسفه‌ای استوار باشد، دیر یا زود از هم می‌ریزد. در اینجا دیگر سخنی از حقوق بشر نیست که باید جنبه جهانشمول داشته باشد. نجات بشریت بر اصل انتخاب طبیعی و در حال حاضر دولتی استوار نیست، بر این اصل استوار است که قانون اساسی تولید باید رفاه و آسایش، توجه به منافع مادی و معنوی انسان باشد که دولت سوسیالیستی آن را اجراء می‌کند. قانون مناسبات تولیدی حاکم را باید در هم‌شکست تا بشود بر قهر «انتخاب طبیعی» دهانه زد و به همه انسان‌ها ارزش انسانی داد و تولید را در خدمت رفاه همه انسان‌ها قرار داد. و این سوسیالیسم است. تنها با مناسبات تولیدی سوسیالیستی می‌شود بر این بحران‌های «غافلگیر» کننده، که هنوز در راه هستند، غلبه کرد. «کارل مارکس» و «فریدریش انگلس»، که با این تئوری‌ها آشنائی داشتند، اصل تکامل در جامعه بشری را نتیجه مبارزه طبقاتی می‌دانستند که «لنین» و «ستالین» آن را در عمل تطبیق نمودند. این تجارب غنی برای مبارزه با «ویروس کرونا» و عواقب آن در جامعه در دست بشریت است.